

بیت الغزل

گاهنامه، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی
ویژه نامه هفته معلم / سال دوم / شماره سوم

معلمی شغل نیست معلمی عشق است

باید معلم شهید استاد نقش مطهری روز معلم را گرامی می داریم

شغل معلمی، همان شغل انبیاست. پیغمبر اکرم (ص) معلم همه بشر است و بعد از او، حضرت امیر (ع) باز هم معلم بشر است. معلم، امانت داری است که غیر از همه امانت ها، انسان، امانت اوست.

مهر



- ۱ چند خط برای شما
- ۲ ردای معلمی
- ۳ معلمی عشق است
- ۷ دانشجو معلم یعنی...
- ۹ رویای من
- ۱۱ ریحانه
- ۱۷ دلم می خواهد
- ۱۸ شوخیه مگه بذاری بری نمونی؟!
- ۱۹ اصل مطلب...
- ۲۰ عهدی که بستیم...
- ۲۱ کتاب طور یسم
- ۲۳ چی ببینیم؟



بخشی از انگیزه های معلمی، عشق است!
محبت است؛ احساس مسئولیت است.

هیئت تحریریه: زهرا وزینی راغب- زینب حیدری
بهناز اسدی - پریناز درجزینی - زینب جمشیدی (دانشجوی
دانشگاه شهید صدوقی کرمانشاه)- شیرین حسنوند
(دانشجوی کمالوند لرستان) - پگاه بتوئی - سایه پژمانفرد

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان
مدیر مسئول: زینب آقائی
سردبیر: سایه پژمانفرد

ویراستار: زینب جمشیدی

چند خط برای شما

هنگامی که دیباچه‌ی قاموس هستی نقش بست، شکوهی به نام معلم بر لوح آن نمایان گشت.

ترنم طراوت بخش الفبای زندگی، از باران لطف و عنایت معلم بود که بر سرزمین نادانی بارید و گلستان دانایی تقدیم بشر شد.

معلم، آفتاب همیشه تابانی است که با پرتوی روشنابخش بینش و معرفت خویش، شهری را از زندان جهالت می‌رهاند.

معلم فرش نگارین زربافتی است که با تار محبت و پود علم، درس زیبای فرزاندگی را در کلاس آموختن و اندوختن می‌سراید.

و معلم همان غزل خوش‌آهنگ شعری است که با نوای دل‌انگیز خویش، عاشقانه‌های معلمی را به عالم می‌آموزد.

آری... معلم، مهر تابنده‌ای است که با عشقی فروزان در کلاس تعلیم و تعلم، پرتوی درس‌های زندگانی را با کلامی فصیح و

شیوا به یک کودک، یک نسل و یک جامعه هدیه می‌دهد.

ای دانشجو معلم!

به خوان معرفت و عقل و عشق خوش آمدی... ردای با فضیلت معلمی مبارکت.

بدان و آگاه باش که در مسیر سعادت و فرهیختگی، بذر وجود را در نهاد یک نسل خواهی کاشت. عشق از سرانگشتان تعلیم تو جان تازه می‌گیرد و نغمه گوش‌نواز آگاهی و اندیشه را خواهی سرود.

هر چند که نمی‌شود تمامی اوصاف شایسته معلمی را در قالب سخن ریخت و اذعان نمود اما اینک قلم به دست گرفته‌ایم که برایت از منزلت والای معلمی در بیت‌الغزل عارفانه سخن بگوییم. با سپاس از سردبیر گرامی خانم پژمانفرد، که نگارش این بخش از نشریه بیت‌الغزل را به اعضای هیئت تحریریه اختصاص دادند.

زهرا وزینی راغب

معلمی ردای

نومعلم جان؛ ردای معلمی مبارک باد. برگزیده‌ی خالق؛ تعلیم مخلوق مبارک باد. خوش آمدی به دنیای پاک و بی‌آلایش تعلیم و تعلم کودکان. زین پس دیگر معلم خوانده می‌شوی! دیگر مال خودت نیستی! تا چشم بر هم بزنی صدای خانم خانم گوش نوازشان نوازشگر وجودت خواهد بود.

اما قدم در راهی نهاده‌ای بس دشوار و شیرین. راهی پر پیچ و خم که هر پیچش عشق به وجودت تزریق می‌کند و هر خمش تن خسته‌ات را تسکین می‌دهد. آری این هنر معلمی است که سختی‌ها را شیرین می‌یابی.

خانم معلم قشنگ، به دنیای "خانوم خط‌کش منو برداشت"، "خانوم دلم برات تنگ شده بود" و "خانوم خیلی دوستت دارم"، خوش آمدی! زین پس تو مادری، پرستاری، و داستان پرمهرت افشاننده‌ی عشق در وجود شاگردانت خواهند بود. قامت استوار تو، اراده‌ی راسخ رشد غنچه‌های این مرزو بوم است!

بانوجان معلم، در جاده‌ی بی‌انتتهای معلمی، صبری زیبا، روحی پر جلا، مهری رعنا، عشقی ناب، دلی رخشان، قلبی مهربان و شوری جاودان برایت آرزومندم. امید دارم که وجودت تماشاگر به بار نشستن ثمره‌ی تلاشت باشد. شهد شیرین معلمی گوارایت باد.

زینب حیدری

زیبایی‌های معلمی

کار معلم با انسان است و انسان به‌عنوان اشرف مخلوقات، پیچیده‌ترین سیستمی است که ما آن را در طبیعت مشاهده می‌کنیم. این موجود در جامعه، رابطه‌ی پیچیده‌تری را بوجود می‌آورد که امکان پیش‌بینی رفتار و سخن گفتن دقیق درباره‌ی او را به حداقل می‌رساند. اصولاً سر و کار داشتن با انسان کار بسیار سختی است، خصوصاً اگر با اجتماع انسان‌ها سر و کار داشته باشیم، کار سخت‌تر می‌شود. چون انسان‌ها در اجتماع از نظر روانی، رفتارهای خاصی را از خود نشان می‌دهند که به تنهایی آن رفتارها را بروز نمی‌دهند. برخورد با انسان‌هایی که در یک جا جمع شده‌اند و با هم هم‌سوئی می‌کنند و اهداف مشترکی را دنبال می‌کنند و هر کدام شخصیت ویژه‌ای دارند، باید بسیار هوشیارانه و ماهرانه باشد و کار هر کسی نیست.

برخی تدریس را کار سهل و آسانی می‌پندارند، اما واقعیت این است که تدریس کار سخت و مشکلی است. یک معلم باید علاوه بر اینکه سواد و معلومات لازم را برای تدریس داشته باشد، همچنین باید هنر طرح‌ریزی فرآیند تدریس را نیز داشته باشد. یک تدریس موثر وابستگی زیادی به توانائی‌های مدرس

دارد که بدست آوردن آنها کار آسانی نیست. سختی تدریس کردن هنگامی آشکار می‌شود که بدانیم یک معلم در کلاس با دانش‌آموزان ناهمگون روبروست. برای همین است که یک معلم باید طوری تدریس کند که هم دانش‌آموزان تیزهوش و زرنگ درک کنند و هم دانش‌آموزان متوسط و ضعیف. علاوه بر این، دانش‌آموزان از نظر داشتن هوش هفت گانه هم مثل هم نیستند. برخی از راه شنیدن و بیان کردن یاد می‌گیرند، برخی از راه دیدن و برخی نیز نوشتن و نقاشی کردن و غیره. همگی این مسائل نشان می‌دهد که یک معلم در امر تدریس وظیفه‌ی بزرگ و مشکلی دارد. وظیفه‌ی او که علاوه بر داشتن معلومات کافی توانائی‌های مدیریتی را نیز طلب می‌کند. در کنار همه‌ی مشکلات و سختی‌های کار معلم، لذت‌ها و زیبایی‌هایی در این کار وجود دارد که کمترین کاری در دنیا از آن برخوردار است. معلمی عشق است. معلمی هنر آموختن است، آموختن دانش و مهارت‌های زندگی

به فرزندان یک کشور. معلم سازنده‌ی نسل‌های آینده هر کشوری می‌باشد. این شغل یکی از مهم‌ترین و ارزشمندترین مشاغل در دنیا به حساب می‌آید. معلم باید زمان زیادی از وقت خود را با بچه‌ها گذرانده، اشتیاق زیادی به آموزش داشته و از مهارت‌های ارتباطی خوبی برخوردار باشد. او باید صبور و خوش اخلاق بوده و روابط خوب و نزدیکی با بچه‌ها و والدین آنها برقرار کند.

در اینجا می‌خواهیم برخی از زیبایی‌ها و اهمیت کار معلم را بررسی کنیم:

۱- قدرت تغییر زندگی

معلم‌ها نه‌تنها مسیر زندگی دانش‌آموزان خود را تغییر می‌دهند، بلکه خودشان هم در این حرفه تغییر می‌کنند. معلمان و آموزگاران نه‌تنها از راه تدریس و آموزش به شاگردان خود کمک می‌کنند، بلکه از راه ارتباط عاطفی کمک‌های مادی و روش‌های دیگر هم هوای دانش‌آموزان خود را دارند. همین امر باعث می‌شود که این شغل، زندگی بسیاری از

معلمان را تغییر دهد. تعداد زیادی از معلم‌ها اعتقاد دارند که این شغل شگفت‌انگیز است.

۲- فرصتی برای بروز خلاقیت

تدریس کردن و آموزگاری، مسئولیت زیادی را بر دوش معلم‌ها می‌گذارد اما آن‌ها اجازه دارند برای تدریس هر درس، از خلاقیت خود استفاده کنند. معلم‌ها برای ایجاد یک محیط مطلوب یادگیری، فرصت زیادی برای امتحان ایده‌های جدید و نوآوری دارند. آن‌ها حتی می‌توانند از طریق مشاهده و برقراری ارتباط، دانش آموزان را به یادگیری دروس تشویق کنند.





#معلّی

#عشق

#است

۳- فرصتی برای بهتر شدن

معلم‌ها دائما در حال یادگیری مهارت‌های جدید هستند و فقط ریاضی، علوم یا زبان تدریس نمی‌کنند. معلمان یاد می‌گیرند که چگونه از بین بچه‌ها گروه تشکیل دهند و به آن‌ها همکاری و مشارکت بیاموزند، هنر و استع+داد شاگردان خود را کشف کرده و مشکلات بین دانش‌آموزان کلاس را حل کنند. معلم‌ها هر روز که سر کلاس درس حاضر می‌شوند، خودشان هم درس‌های تازه ای یاد می‌گیرند.

۴- معلمی یک شغل شادی‌آور

بچه‌ها همیشه شاد و پر انرژی هستند و افرادی که با آن‌ها سر و کار دارند هم این شادی و نشاط را دریافت می‌کنند. معلمی از معدود شغل‌هایی است که به لطف آن، می‌توان ساعت‌ها کنار چند بچه خندان و پر انرژی، وقت بگذرانید. سر و صدا، بازی، خنده، هیجان و شیطنت، جزء جدایی‌ناپذیر کلاس‌های درس مدارس است که فقط معلم‌ها فرصت حضور در آن را دارند.

۵- فرصت استفاده از تعطیلات تابستانی

یکی از مزایای شغل معلمی که بسیاری از مشاغل دیگر آرزوی آن را دارند، تعطیلات چند ماهه تابستانی است. البته معلم‌هایی که عاشق کارشان هستند، بدون شک دل‌شان برای کلاس‌های درس تنگ می‌شود اما این تعطیلات، فرصت خوبی به وجود می‌آورد تا معلمان کمی خستگی در کنند و با انرژی بیشتری سال تحصیلی جدید را آغاز کنند.

۶- معلمی یک شغل فداکارانه

حتما این جمله را شنیده‌اید: «معلم همچون شمع است که می‌سوزد و به دیگران روشنائی می‌بخشد».

معمولا فردی که شغل معلمی را انتخاب می‌کند، به خاطر حقوق و مزایای مالی آن نیست. در واقع میزان کار و تلاش معلمان با حقوق و دستمزدی که دریافت می‌کنند بسیار ناعادلانه است.

حقوق معلمان در قیاس با سایر مشاغل حرفه‌ای که در جامعه‌ی ما وجود دارند، قابل مقایسه نیست. معلمی یک صدای درونی است و کمتر فردی بدون اینکه به ندای درونی خود گوش دهد وارد این شغل می‌شود. البته شاید عده‌ای هم این‌گونه نباشند، اما تعداد زیادی از معلمان با توجه به صدای قلب‌شان این شغل را پذیرفته‌اند و به همین خاطر است که شاگردان آن‌ها از داشتن چنین معلمانی خوشحال هستند.

۷- شانس تغییر دنیا با شغل معلمی

آشنایی دانش‌آموزان با فناوری‌های جدید، وضعیت جهان و راه‌های همکاری با دیگران واقعا هیجان‌انگیز است. معلمانی که در روش‌های آموزش پیشگام هستند، وقتی در آینده به دانش‌آموزان خود نگاه می‌کنند که چگونه می‌توانند با چیزهایی که یاد گرفته‌اند دنیای بهتری بسازند، می‌توانند سر خود را بالا بگیرند. تشویق به مشارکت بیشتر، آموزش اطلاعات جدید، تقویت ابتکار و خلاقیت، از جمله خصوصیات معلم‌های پیشگام است که فرصت یادگیری را به بهترین شکل برای شاگردان خود مهیا می‌کنند.

واقعا چه شغلی را می‌توانید پیدا کنید که هم به شما احساس مفید بودن و رضایت از زندگی بدهد و هم نقش بسیار مهمی در جامعه داشته باشد؟

بهناز اسدی



جوینده ای که در مسیر پر افتخار معلمی قرار میگیره تا
برای تربیت کردن ۳ نسل بعد از خودش مثل چشمه جویان
همیشه پر خروش و خستگی ناپذیره 🙌🔥
کسی هست که عاشق دانشگاه فرهنگیان و ردای معلمی
میشه
کسی که کاستی هارو به جون میخره تا به تکامل و مهارت
خودش اضافه کنه 🇮🇷❤️
و در آخر اینکه دانشجو معلم بودن سعادتی هست که باید
قدر و منزلتش رو دونست و در قبال اسمش مسئول بود 🙏

صبا سلیمانی

دانشجومعلم کسی هست که در نگاه حضرت آقا همیشه
افسر سپاه پیشرفت تمدن نوین اسلامی...

میشه زمینه ساز ایجاد یه تحول اساسی برای بهتر شدن،
کامل شدن و جامعه مهدوی ساختن...

فقط رخت همت میخواد و کفش خستگی ناپذیری و
بصیرت پویا 🙌🌞

زهرا هاشمی

07:35

فکر میکنم دانشجو معلم همون غزل زیباییه که هر
بیتش گویای روشنی و آگاهی و شوق رسیدن به کمال باشه 🌱🥰

همون رود روانی که برای زلال تر شدن و لیاقت معلمی
داشتن باید هر لحظه در تلاش و کامیابی باشه 🇮🇷🙌

حسنا محمدی

08:03

دانشجو معلم یعنی فعال در همه جا... 🙌🌞
از تربیت و مهارت آموزی گرفته تا در خط ولایت بودن و
کنشگری های رسانه ای و فرهنگی... 🙌
من فکر میکنم که دانشجو معلم واقعا ورای یک دانشجوی
عادی محسوب میشه 🙌
چون بعد از ۴ سال تحصیل مسئولیت سنگین و باارزشی
برای تربیت آینده سازان جامعه اش داره 🇮🇷🥰

فاطمه سادات حسینی

22:30

به نظرم دانشجو معلم یعنی جویای دانشی که علاوه بر
یادگرفتن باید چگونه یاد دادن هم یادبگیره 🇮🇷🙌

نگار موسوی

22:21

دانشجو معلم یعنی...

رویا کی زیبا

روستا

نامی زیبا و به یاد ماندنی که بی‌شک در سرنوشت تک تک آدم‌هایی که حتی بقدر خواندن و نوشتن راهی مدرسه یا مکتب‌خانه شده باشند، تاثیری داشته ولو منفی...

یکی از رویاهایم معلم شدن بود، نه از این معلم های شهری، نه. دلم می خواست در یک دهکده دورافتاده معلم بشوم. از این‌ها که در فیلم‌ها نشان می‌داد. یک کلاس و چند مقطع با هم می نشینند. با دانش‌آموزان روستایی ساده و مهربان و کمی شیطان. سال‌ها بعد معلم شدم. وقتی ترم آخر دانشگاه بودم به خودم این قول را دادم که تا زمانی که برایم ممکن هست در مناطق محروم تدریس کنم. وارد مدرسه‌ای در روستا شدم. مدرسه‌ای که تازه همان سال تاسیس شده بود. دوست داشتم روی پای خودم بایستم و این شد که شدم اولین معلم آن مدرسه. سال‌ها در همان منطقه تدریس می کردم و حسابی با خانواده‌ها و شاگردانم انس گرفته بودم. یادش بخیر. دو شیفت کلاس و هر شیفت حدود ۱۶ دانش‌آموز در کلاس من درس می‌خواندند.

در طی سه سال فعالیتیم در آن روستا حدود ۱۰۰ دانش‌آموز را ملاقات کردم، از رده‌های سنی مختلف. هر کدام برای خودشان داستانی داشتند. رابطه‌ای گرم و صمیمی با بچه‌ها داشتم. دوستان زیادی که هر دوره به تعدادشان اضافه می‌شد و تا چند سال بعد هم ارتباطمان ادامه داشت. روزهای خاص، به عناوین خاص بچه‌ها شرمند می‌کردند و برایم آورده بودند. دوست داشتن ما دوطرفه بود و لذت‌بخش...

روزی سه تا از بچه‌های بسیار مودب و خوب کلاسم به‌طور مشکوکی بی‌نظم شدند. حس کردم اصلاً حواسشان به من و درس نیست. علی‌رغم میل مجبور شدم تذکر جدی به آنها بدم. من تذکر دادم و آنها هم عذر خواهی کردند و دیگر دست از شیطنت برداشتند. کلاس که تمام شد آنها رفتند و بچه‌های شیفت بعد آمدند. وسط کلاس دیدم همان دانش‌آموزی که به او تذکر دادم در زد و خواست به بیرون کلاس بروم.

رفتن همانا و شرمندگی از تذکر همان. طفلی‌ها نگو با هم در تدارک تاج گلی بودند برای کادوی روز معلم و علت شیطنت و حواس پرتیشان هم این بود که زیر میز گل‌سازی میکردند. چون خانه‌هایشان دور بود مجبور بودند طی همان چند ساعتی که با هم هستند درستش کنند. تنه‌ی درختی که یک شاخه‌اش به شکل زیبایی بالا آمده بود و گل‌های کاغذی که خودشان درست کرده بودند، به شکل بسیار شکلی تزیین شده بود. آن روز من درس بزرگی از آن کلاس و دانش‌آموزان گرفتم و سال‌ها بعد، قبل از اینکه کسی را مورد سرزنش قرار دهم، اول علت مشکل را پیدا می‌کردم.

اکنون از آن زمان‌ها سالیان طولانی می‌گذرد، ولی دل من هنوز میان دیوارها و آجرهای مدرسه آن روستا باقی مانده است...

بهناز اسدی





اوضاع دانشگاه الان خیلی خوب شده. آن موقع که ما دانشجو بودیم وحشتناک بود. بعد ایشان خیلی خیلی حمایت کردند، خیلی با مهربانی صحبت کردند. از آن موقع سه سال گذشته است اما یکی از شیرین‌ترین دیدارها برای من بود. ما فکر میکردیم همه دانشگاه فرهنگیان را فراموش کرده اند و برای کسی مهم نیست که ما می‌خواهیم معلم شویم. این همه انگیزه، این همه استعداد و توانایی نابود می‌شود، دیده نمی‌شود. با آن دیدار همه چیز تغییر کرد و هنوز هم وقتی درباره این موضوع صحبت می‌کنم سرکیف می‌آیم.

شما که در حال تدریس هستید در چه زمینه‌ای بیشتر کار می‌کنید؟
خب، بالاخره آموزش مجازی شده است. مجازی و حضوری بیشتر. به نظر من، البته این طور که به نظر می‌آید، قبلاً بیشتر می‌توانستیم روی تربیت بچه‌ها کار کنیم، اما الان به حداقل رسیده است.

خودتان را معرفی کنید و بفرمائید چند سال است که مشغول تدریس هستید و منطقه‌ی محل سکونت و تدریس شما کجاست؟
من زینب حنیفه هستم. متولد آبان ۷۴، ورودی ۹۳ پردیس نسیم تهران، رشته ی علوم تربیتی و آموزش ابتدایی. مهرماه ۹۷ وارد کلاس درس شدم و امسال سومین سال معلمی بنده است. محل سکونت و تدریس بنده شهر تهران است. در منطقه ۵ تهران زندگی می‌کنم؛ حدود شمال غرب و در منطقه ۱۸ تهران درس می‌دهم؛ حدود جنوب غرب تهران که این دو منطقه از لحاظ فرهنگی و بافت اجتماعی زمین تا آسمان با هم فرق دارند.

یکی از بهترین و تاثیرگذارترین خاطرات دوران دانشجویی خودتان را تعریف کنید.
قشنگ‌ترین اتفاقی که در همه ی دوران دانشجویی ما افتاد این بود که اردیبهشت سال ۹۷ که خرداد همان سال فارغ التحصیل شدیم، حضرت آقا به دانشگاه فرهنگیان تشریف آوردند. حضرت آقا هرسال با معلمین دیدار دارند و این دیدار در حسینه‌ی امام خمینی در بیت برگزار می‌شد ولی آن سال دیدار در پردیس نسیم تهران انجام شد؛ یعنی همان پردیس که ما در آن درس می‌خواندیم، همان سالنی که ما هر هفته برای واحد تربیت بدنی در آن ورزش میکردیم، دقیقاً همان سالن بود. عکس آن دیدار هنوز هستند. خیلی زیبا بود. مخصوصاً اینکه ما در روزهای سخت دانشگاه درس می‌خواندیم.

شما چطور مدیریت می‌کنید و اولویت تان چیست؟
تعلیم و تربیت یا تربیت و تعلیم؟ از چه روش-هایی استفاده می‌کنید؟ روش‌های خلاقانه؟ چه طور این روش‌ها را پیاده می‌کنید؟ چه در کلاس مجازی چه در فضای حضوری.

یک چیزی بهتان بگویم، ما مخاطب‌مان ممکن است هر طرز فکری داشته باشد، هر مدل تربیتی داشته باشد و من باید بتوانم طوری فعالیت‌ها را طراحی بکنم که از پس اجرای آنها بریایم. وقتی من فارسی و ریاضی و درس خودم را خوب تدریس نکرده‌ام، نمی‌توانم به بچه دین و تربیت و این چیزها را بگویم؛ چون آن بچه می‌رود در خانه و به مادرش می‌گوید که مامان امروز نیمه شعبان بود و ما

کلی جشن گرتیم بعد مادرش حالا اگر کمی هم دیدگاهش زاویه داشته باشد در پاسخ به فرزند خودش می‌گوید که به جای این کارها، معلم بهتان ریاضی درس بدهد، فارسی درس بدهد که اینقدر درستان ضعیف است. اما اگر من معلم در تدریسم خوب و عالی باشم، تا یک حد بسیار زیادی اولیا را می‌توانم همراه فعالیت‌های جانبی خودم کنم. پس یادتان باشد هیچ وقت نباید درس را فدای تربیت کنیم؛ یعنی هیچوقت نباید تعلیم فدای تربیت شود. نکته بعدی اینکه چیزی داریم در برنامه‌ریزی درسی به نام برنامه‌ی درسی پنهان که می‌گوید یک سری چیزها هستند که بچه‌ها از شما یاد می‌گیرند ولی

شما هیچوقت برای اینها برنامه ریزی نکرده اید، یا بهتر است بگویم هیچوقت این برنامه ها جایی مکتوب نشده است. دانش آموز من وقتی می بیند که معلمش همیشه با لباس های رنگ شاد در مدرسه حاضر می شود ولی ناگهان لباس مشکی می پوشد، در ذهنش سوال ایجاد می شود و می پرسد که خانم چه اتفاقی افتاده؟ و منم به او می گویم عزیزم! امروز مثلاً شهادت امام هادی^(ع) است.

حدیث
امام صادق
است که می
فرمایند؛ کونوا لنا
زینا؛ من سعی می کنم به
عنوان معلم، زینت امام
صادق باشم و زینت طرز تفکر
باشم، زینب یک شیعه ی
ولایتی و بسیجی؛ و تفکراتی
این چنینی داشته باشم
و سعی کنم اخلاق و
رفتارم خوب
با شد.

دانش آموز من وقتی می بیند معلمش بشاش است و همیشه می خندد و همیشه اخلاق است و همیشه صبور، یا حالا وقتی اول کلاس قرآن می خوانم یا بسم الله می گویم، این طور رفتارها و... بچه جذب این رفتارها می شود. وقتی نگاه و رفتار درست باشد. به طور مثال، کلاس های امسال من که به صورت آنلاین بود و در فضای مجازی برگزار می شد، به صورت پخش زنده

در برنامه شاد بود و در این فضا به بچه ها به شدت خوش گذشت برای اینکه من همه کار کردم. مثلاً کلاس اولی را می گویم که در درس جانوران و درس موجود زنده، من رفتم یک جای خارج از شهر. به دامداری رفتم و آنجا برای بچه ها لایو گرفتم و بعد مثلاً یک گوسفند عروسی با خودم بردم و آنجا با گوسفند زنده مقایسه کردم و بهشان گفتم خب بچه ها! ببینید فرق این گوسفندها باهم چیست. برای درس علوم آنجا به این شکل درس دادم. یک بار دیگر وقتی خواستم گیاهان را بهشان درس بدهم، رفتم باغ گیاه شناسی ملی ایران. یک بار هم مسجد رفتم برای درس مسجد. همین ها باعث شد تا اولیا همکاری کنند. نکته دیگر اینکه وقتی من دارم با وجدان کار می کنم و از سرم باز نمی کنم و صبوری می کنم و وقت می گذارم، حالا شاید کمی سخت باشد نسبت به کلاس حضوری، انگار که بچه های من هم از من یاد می گیرند. یک اصل روانشناسی است که می گوید بچه ها از روحیه ی معلم خودشان تاثیر می پذیرند. تحقیقات نشان داده بچه هایی که سر کلاس معلمشان آنها را کتک می زنند، بیشتر از بچه های عادی در حیات مدرسه با هم زد و خورد دارند. حالا وقتی من معلم سر کلاس یک معلم صبور هستم و مهربان و در کنار همه ی اینها قرآن سرکلاس دارم و شروع همه ی کلاسهای من با قرآن است و هرروز

صبح با هم قرآن و سرود ملی می خوانیم و به درس «خ» که می رسیم سرمشق خمینی و خامنه ای به آنها می دهیم یا دهه فجر کلی کار تربیتی عالی انجام می دهیم، کسی هم گارد نمی گیرد و اتفاقاً خیلی هم لذت می برند. حدیث امام صادق^(ع) است که می فرمایند: کونوا لنا زینا، من سعی می کنم به عنوان معلم زینت امام صادق باشم و زینت طرز تفکر باشم، زینت یک شیعه ولایتی و بسیجی و تفکرات این چنینی داشته باشم و سعی کنم اخلاق و رفتارم خوب باشد و به این صورت است که بچه ها خیلی جذب من شوند. پس قرار نیست همه چیز را به دانش آموز بگویم. نکته بعد اینکه در همه چیز و همه جا فرصت یادگیری وجود دارد؛ هم در کلاس حضوری و هم در کلاس مجازی. مثلاً در کلاس مجازی ما امسال دهه فجر با بچه هایمان خیلی فعالیت کردیم. از خود اولیا کمک مالی گرفتم و برای دانش آموزانم که تعداد آنها ۴۰ نفر است، پک آماده کردیم و یک سری فعالیت های مختلف برای آن ها در نظر گرفتم که مختص هر روز دهه فجر بود؛ مثلاً یک روز گیاه کاشتیم، بعد با هم سر کلاس درمورد اینکه این گیاه نیاز به مراقبت دارد و باید مراقب آن بود تا رشد کند و بزرگ شود و محصول دهد صحبت کردیم و گفتیم بچه ها چه جالب! مثل کشورمان ایران که باید مراقبش باشیم و حواسمان به

آن باشد تا آفت به آن نزند و رشد کند و آب و نورش خوب و به اندازه باشد. این امر را با یک فعالیت جانبی کاملاً به انقلاب ربط دادم. مثلاً کار دیگری که کردیم در ماجرای تولد پیامبر بود که امسال با روز دانش آموز یکی بود و من در منطقه محروم درس می دهم. با همراهی بچه ها و با بیسکوئیت و خامه و شیر و... کیک یخچالی درست کردیم و به بچه ها خیلی خوش گذشت بود که کیک درست کردند و این خیلی ساده و در عین حال برایشان لذت بخش بود و کم هزینه هم بود و می گفتند که خانم ما کیک را بردیم خانه مادر بزرگمان و... بچه ها این حس اثرگذاری من بر محیط را به من القا کردند. آنها لذت می برند از اینکه دیده شوند. وقتی من این کارها را به عنوان یک کار مذهبی انجام می دهیم این امکان برایشان به وجود می آید.

سوال بعدی:

به نظر شما در آپ ایران به چه مسائلی کمتر پرداخته می شود؟ به عنوان معلم دوست دارید چه مباحثی وارد درس های دانش آموزان شود؟

جایی که من در آن درس می دهم، خانواده ها معتقدند که بچه هایمان را می فرستیم ریاضی و فارسی یاد بگیرند؛ اصلاً چرا فلان چیز را به آن ها یاد می دهیم؟ برای همین اگر می خواهم با خیال آسوده و راحت کار



به درد نخوردند و ما به این‌ها بر نمی‌خوریم. اما وقتی معلم در تکلیف دادن کاربردی عمل می‌کند، بچه هم انگیزه‌ی بیشتری پیدا می‌کند. در هیچ جای تعلیم و تربیت نباید خطکشی کرد، در بستر آموزش باید همه چیز را رشد داد و هرچقدر این بستر آموزشی را غنی کنم رشد بیشتری دارم. خاکی که غنی باشد، روی آن هر چیزی می‌روید. به محض اینکه محیط برایش آماده باشد، در آن خاک هم جنگل، هم برنج و هم انواع میوه می‌روید، اما در کویر هیچ. کلاس من نباید طوری باشد که آن بچه‌ی پرانگیزه یا همان خاک حاصلخیز را خراب کنم و تقسیم‌بندی کنم و بگویم اینجا این باشد و آنجا آن. همه چیز باید با هم باشد چون این یک آدم است و من ربات تربیت نمی‌کنم؛ بلکه انسان تربیت می‌کنم. شش ساحت تربیت که در سند تحول بنیادین است آن هم خطکشی می‌گوید، ولی آن غایتی که در نظر می‌گیرد، برای ساحت‌های تعلیم و تربیت و برای رسیدن به حیات طیبه است که می‌گوید در این حیات طیبه آن شش ساحت در هم تنیده است و جدا نیستند.

در هیچ جای تعلیم و تربیت نباید خطکشی کرد؛ در بستر آموزش باید همه چیز را رشد داد و هر چقدر این بستر آموزشی را غنی کنیم، رشد بیشتری داریم.

، همه در هم تنیده اند. من معلم خیلی وقتها سعی می‌کنم این درس دادن را هم تلفیقی انجام بدهم؛ یعنی خطکشی نداشته باشند که خوب ببینید الان دیگر بچه ها! آن پوشه‌ی ریاضی بود که در ذهنتان باز بود، حالا آن را ببندید و پوشه فارسی را باز کنید، این زنگ فارسی داریم و... بچه‌ها با همه‌ی این چیزهایی که یاد گرفته‌اند زندگی می‌کنند. خیلی وقتها بچه‌ها خودشان هم لذت می‌برند از اینکه می‌بینند چیزی که زنگ پیش یاد گرفته اند اینجا هم به دردشان می‌خورد. وقتی می‌روم به زندگی عادی هم به درد می‌خورد، من معلم کلاس اولم و خیلی وقتها سعی می‌کنم تکالیفی که به بچه‌ها می‌دهم تکالیفی باشند که در زندگی‌شان باشد، چون انگیزه‌ی آنها برای مدرسه آمدن خیلی بیشتر می‌شود و کیف می‌کنند که خیلی خوب شد به مدرسه رفتم، رفتم که چیزهای به دردخور یاد بگیرم اتفاقا دارم در زندگی استفاده می‌کنم. من در دوران دبیرستان که ریاضی نخواندم ولی به بچه‌های ریاضی بگو دیفرانسیل و انتگرال، همین جور نگاه می‌کنند که واقعا چرا اینها را خواندند! رشته‌ی من انسانی بوده. تاریخ ادبیات مثلا به چه درد ما خورد؟ هیچ جای زندگی واقعا

کار تربیتی کنم، باید اول خیالم از درس بچه‌ها راحت باشد که اگر مادر بچه آمد و گفت خانم درس ریاضی تان عقب است، به جای اینکه به بچه‌های من نماز یاد بدهید، ریاضی درس بدهید... می‌گویم نه عزیزم! اتفاقا ریاضی هم سر جایش است و ریاضیش هم خوب است و... نکته‌ی بعد اینکه بسیاری از آموزه‌های تربیتی را اساسا شخصیت من معلم دارد این آموزشها را منتقل میکند و دیگر هیچ ربطی به برنامه درسی و تدریس ندارد. در روش‌های تدریس هم یک نکته بگویم: اول اینکه در روش تدریس برنامه‌ی درسی رسمی، ما مینشینیم و برنامه‌ی هفتگی تنظیم می‌کنیم؛ مثلا شنبه: فارسی، ریاضی، قرآن، علوم، و یکشنبه: ورزش، هنر و... اما در عمل وقتی بچه وارد زندگی میشود این شکلی نیست که بگوید اگر دارم می‌روم خرید بکنم این تیکه را خریدم پس نیازمند درس ریاضی است، این تیکه را مثلا باید بلد باشم که مربوط به فارسی است که بتوانم روی محصول را بخوانم و... اصلا این طور نیست و هیچ خطکشی وجود ندارد. بچه وقتی دارد در محیط عادی زندگی میکند، در جامعه وارد میشود و همه چیز درهم تنیده است. آن فارسی و ریاضی و هدیه‌های آسمان و علوم و...



شوخیه مگه؟

بزاری ببری غونی؟

۱۸

پیتا الغزل

گاهنامه
فرهنگی
اجتماعی
سیاسی

قانون اول کلاس مجازی اینه که هندزفری رو هر چقدر محکم‌تر به گوش بزنی، از خواب که بیدار میشی بیشتر کش اومده. در حالت عادی یک دور به مچ دست پیچیده و از کنار رگ کاروتید گذشته و اگر خوش‌گوش باشی همچنان سر هندزفری به گوش مونده!

اما اگر هوس کنی که هندزفری رو محکم‌کاری کنی، قطعاً یک دور رو به کبد و کلیه زده و از کنار طحال یه فر ریز خورده و به زور خودش رو به ترقوه رسونده.

واقعاً کی فکرش رو می‌کرد روزی برسه که تمام بار مسئولیت آموزش دانشجوها بیفته گردن همین هندزفری‌هایی که تا دیروز نهایت هنرشون پخش "شوخیه مگه بزاری بری، نمونی؟" بود...

شیرین حسنونند

می‌خواهم لباس‌های زنان روستا را به تن کنم و بهشان بگویم، وقتی از نگاه‌های محبوب مردان روستا می‌گریزند، خوش به حالشان که این قدر خوشبختند.

می‌خواهم هر روز صبح در همین روستا از خواب بیدار شوم. می‌خواهم کلاسم قطعه زمین کوچکی باشد که بچه‌های روستا پرش کنند. دلم می‌خواهد صبح‌ها در راه رفتن به مدرسه کوچکم، برای روستا دست تکان دهم و بدانم وقتی به خانه برمی‌گردم، کسی در ظرف‌های محلی خوش‌رنگ برایم آش تازه نگه داشته. دلم می‌خواهد بچه‌ها را به جنگل ببرم، کنار رود بنشانم، از شیب نرم دامنه بالا ببرم، گله‌ها را نشان‌شان بدهم، سر زمین ببرمشان، به بالاترین تپه روستا ببرمشان، آنجا که به آسمان نزدیک است، و بهشان ابر و باد و خورشید و برف و باران درس بدهم و بهشان بگویم، وقتی داستان دخترک تنهایی را برایشان تعریف می‌کنم که دلش می‌خواست آزاد و رها زندگی کند، خوش به حال همه‌شان که این قدر خوشبختند...

دلم می‌خواهد در جاده‌های خیس و مه گرفته راه بروم. به همان روستای آشنا برسم. همان چوپان را بر دامنه همان کوه ببینم و به او بگویم، هنگامی که گله‌اش را از شیب پایین می‌آورد، خوش به حالش که این قدر خوشبخت است.

دلم می‌خواهد روی چمن‌های مرطوب بنشینم و زانوهایم را بغل کنم و به صدای روستا گوش دهم. کسی از اهالی از راه برسد و یک فنجان چای گرم دستم بدهد و مرا به خانه‌اش ببرد و من بدون اینکه کلمه‌ای بر زبان بیاورم، با چشمم، با نگاهم و با همه وجودم به او بگویم خوش به حالش که این قدر خوشبخت است.

دلم می‌خواهد با دختران روستا حرف بزنم و با آنها گله را به دامنه ببرم و به آواز چوپانان گوش دهم و از دختران ساده روستایی بپرسم، هنگامی که گله‌هاشان را در دامنه یله می‌دهند، خودشان می‌دانند چقدر خوشبختند؟

دلم خوشبخت

زینب جمشیدی

۱۷

پیتا الغزل

گاهنامه
فرهنگی
اجتماعی
سیاسی

اصل مطلب

اینکه از کجا شروع کنم و چگونه کلمات را کنار هم بچینم تا به اصل مطلب برسم، این بار برایم سختی زیادی داشت. آخر فهمیدم یک سری چیزها را بدون مقدمه باید گفت؛ فرع ندارد، سراپا اصل است.

رفیق! بدون مقدمه برویم سر اصل مطلب. حساب نمازها و روزه‌های قضا شده ات را حتماً داری. رفیق! حساب امر به معروف‌هایی که قضا کردی، نهی از منکرهایی که رها کردی چطور؟

بگذار سوالم را خودم جواب بدهم که بدانی تنها نیستی؛ بی‌شمار.

و ای کاش می‌شد قضایش را به جا آورد. افسوس...

و افسوس از فراموش کردن! فراموشمان شده که این دو گوهر ناب واجب شده است. همانند نمازها و روزه‌ها قضا می‌شود اگر در زمان خود ادا نکنی و دیگر تمام. متعجبم به اندازه‌ی تشنگی‌های کربلا. که اصل کربلا بر امر به معروف و نهی از منکر بنا

شده و ما هر ساله عزای سرور شهیدان را برپا می‌کنیم، از چشم اشک می‌ریزیم و با همان چشم گناهان را می‌بینیم، واجبات ترک شده را می‌بینیم و سکوت می‌کنیم. سکوت علامت رضایت است؟ این سوال برایم بی‌پاسخ شده و کمی سردرگمی به من تزریق کرده. استاد می‌گوید این امر به معروف و نهی از منکر را فراموش کردن یعنی میدان دادن به گناه و گناهکار. این میدان و فرصت را ما فراموش کارها ایجاد می‌کنیم. مگر می‌شود که در گناهان صورت گرفته سهمی نداشته باشیم و این گناهان تا کی گناه می‌مانند؟

زمانی که گناه در جامعه تکرار شود، از گناه بودن فاصله می‌گیرد و عادی می‌شود و بعد از عادی شدن به تدریج به ارزش تبدیل می‌شود. چه فاجعه‌ای! یکی از گناهان را در این فرمول قرار بده و ببین چه ها که نمی‌شود.

رفیق! باید به خودمان بیایم تا گناه، گناه بماند و معروف، معروف چون می‌بینی نابینا و چاه است اگر خاموش بنشین گناه است چه خواهیم چه نخواهیم، خاموشی ما گناه است. چه راضی باشیم چه ناراضی، خاموشی ما گناه است. خاموشی ما، ترک واجب فراموش شده است...

فاطمه سایه‌وند

عهدی که بستیم

بسم الله الرحمن الرحيم
آموزگاری، این شغل انبیایی، دریچه‌ایست به سوی هر آنچه که آدمی در تمام زندگی‌اش در جستجوی آن است.

رویای معلمی شاید رویای هر کسی نباشد. شاید همای معلمی فقط بر شانه‌های کسانی تکیه می‌کند که مجموعه‌ای از صفات ایشار و صبوری و مهربانی هستند.

اکنون من و تمام همکاران نو ورودم، در سال یک هزار و سیصد و نود و نه، با ورود به ساحت مقدس معلمی، با خود و خدایمان عهد کردیم که با پیروی از رهبرمان الگویی لایق برای دانش‌آموزان مان باشیم.

☞ چه خوش سخنی است سخن استاد شهید مطهری: «معلمی تنها یک شغل نیست، بلکه عرصه‌ی تاثیر گذاشتن و یاد دادن است. یاد دادن آنچه را که برای پیشرفت و بزرگ شدن یک شاگرد لازم است. معلمان با اعمال و رفتاری که انجام می‌دهند روی ما تاثیر می‌گذارند و این تاثیر باعث می‌شود ما از آنها یاد بگیریم».

و به راستی چه سعادت بالتر از آنکه عمر در مسیر آموزش و پرورش سپری کنیم و نسلی از سلیمانی‌ها و فخری‌زاده‌ها بسازیم تا غرب بداند که چیست قدرت معلم ایرانی.

پگاه بتوئی



کتاب طور یسم



خیلی اوقات مردم نگران سوار شدن قطار در زمان درست هستند؛ ولی نگران سوار شدن در قطار درست نیستند.

شاید اولین چیزی که توجه‌تان را نسبت به این کتاب جلب می‌کند، روش تدریس پویای تینا سیلیگ است، هرچند که بیشتر داستان‌های الهام بخش این کتاب می‌کوشند به شما جرأت دهند. جرأت ترک منطقه آسایش، تمایل به شکست دادن، ممکن کردن غیرممکن‌ها و استفاده از نیازهای موجود برای شناسایی یک مشکل و تبدیل آن به یک فرصت استثنایی!

بله، شاید همه‌ی این‌ها، شعارهای مهمل و بی‌اساسی به نظر آیند که به هیچ دردی نمی‌خورند، اما تجارب مثبت و نام‌هایی که از طرف خوانندگان کتاب ذکر شده، گویای چیز دیگری است. همگی آنها از اعتماد به نفسی که با خواندن این کتاب به دست آورده‌اند سخن می‌گویند، یا از افسانه‌ای شدن که تنها با برداشتن سقف و تلاش برای رسیدن به حداکثر پتانسیل واقعی خودشان میسر می‌شود. این یعنی فراتر رفتن از حداقل انتظارات و اقرار به اینکه شما خودتان در نهایت مسئول اقدامات خود و پیامدهای ناشی از آن هستید. زندگی تمرین نمایش نیست و فرصت دومی به شما داده نمی‌شود که بهترین عملکرد خودتان را به اجرا بگذارید.

سایه پژمان فرد



HOME

UN FILM DE
YANN ARTHUS-BERTRAND

چی بینیم؟

زینب جمشیدی

مستند جذاب خانه (home)، محصول کشور فرانسه، در سال ۲۰۰۹ و توسط یان آرتوس-برتراند ساخته شده است. این مستند به‌طور همزمان در ژوئن ۲۰۰۹ در بسیاری از سینماهای دنیا و شبکه‌های مختلف تلویزیونی به نمایش درآمد. نسخه کامل این فیلم به چندین زبان زنده بر روی وبگاه یوتوب قابل دسترسی است. پخش همزمان این فیلم در ۱۸۱ کشور جهان، رکورد تعداد نمایش فیلم را در تاریخ از آن خود کرد. نسخه ۱۱۸ دقیقه‌ای این فیلم در سال ۱۳۸۹ توسط شبکه مستند سیما به تهیه‌کنندگی و صداگذاری بهزاد زهرایی به زبان فارسی پخش گردید. مترجم سید حسین امین و راوی متن مریم شیرزاد بوده‌اند.

موضوع اصلی مستند خانه تنوع حیات بر روی سیاره‌ی زمین و خطراتی است که از سوی بشر گونه‌های گیاهی و جانوری را تهدید می‌کند. این مستند با چگونگی

پیدایش سیاره‌ی زمین آغاز می‌شود و سپس شکل‌گیری حیات را از دیدگاه علم روایت می‌کند. مستند خانه به سیر تحول انسان بر روی زمین از ۲۰۰،۰۰۰ سال پیش تا کنون نیز می‌پردازد. بخش مهمی از این مستند، به سلطه‌گری انسان بر دیگر گونه‌های جانوری می‌پردازد و اینکه چگونه انسان فرمان‌روایی خود را بر گیاهان، حیوانات و دیگر موجودات زمین تحمیل کرده است. این مستند با استناد به آمارهای علمی معتبر، اطلاعات هولناکی از وضعیت نامناسب گونه‌های جانوری بر روی زمین ارائه می‌کند و زنگ خطر را برای نجات زمین به صدا در می‌آورد. البته که راهکارهایی برای برون‌رفت از این فاجعه نیز

ارائه می‌کند و زنگ خطر را برای نجات زمین به صدا در می‌آورد. البته که راهکارهایی برای برون‌رفت از این فاجعه نیز ارائه می‌کند. کاهش استفاده از انرژی‌های فسیلی و آلاینده، اشاعه استفاده از انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر همچون انرژی خورشیدی و بادی، توقف سریع روند جنگل‌زدایی و احیاء دوباره جنگل‌های نابودشده، حفظ و نگهداری منابع زیست محیطی و گونه‌های جانوری از جمله راهکارهایی برای برون‌رفت از این بحران است که فیلم در پایان به مخاطب خود عرضه می‌کند.

این مستند، هشدار جدی برای تمام انسان‌هاست تا نابودی تنها سکونت‌گاه‌شان در کیهان را متوقف کنند.

تولید:

بخش اعظم فیلم را تصویرهای جذابی تشکیل می‌دهند که به صورت هوایی از زمین گرفته شده‌اند. به دلیل وسعت مناطقی که به تصویر کشیده شده، خانه در مراحل مختلفی فیلم‌برداری شده است. برای فیلم‌برداری این مستند که بیش از هجده ماه زمان برد، کارگردان یان آرتوس-برتراند و یک فیلم‌بردار، یک مهندس دوربین و یک خلبان در یک هلیکوپتر کوچک در مناطق مختلف بیش از پنجاه کشور پرواز کردند. فیلم‌برداری با استفاده از دوربین‌های با وضوح بالا «Cineflex» انجام شد. این دوربین‌ها که در اصل برای تجهیزات شلیک ارتش ساخته شده‌اند، لرزش‌ها را کاهش می‌دهند تا تصاویر

تصاویر روان و صاف ضبط کنند. بعد از تقریباً هر پرواز، ضبط‌ها بلافاصله بررسی می‌شدند تا از قابل استفاده بودن آنها اطمینان حاصل شود. پس از پایان فیلم‌برداری، تهیه‌کننده و خدمه ۹۵ بیش از ۴۸۸ ساعت فیلم برای ویرایش داشتند.

موسیقی متن:

موسیقی متن مستند خانه ساخته آرماند آمار، آهنگ‌ساز فرانسوی، است. برای ساخت این موسیقی متن از موسیقی بومی و فولکلور ملل مختلف استفاده شده است. ساخت قطعاتی از موسیقی متن این فیلم با الهام از موسیقی سنتی ایرانی و همکاری نوازندگان ایرانی انجام گرفته است.